

MYSTICISM AND EXPRESSION IN SEPEHRI'S POEMS

YEDULLAH NASRULLAHI*

Sohrab Sepehri is one of contemporary poets has own style. His style is different from the other modern poets and derived from mysticism. His mystical view is near "unity" thought of the classic mystics. Sepehri's mysticism obtains with the three elements: God, man and the world. From this perspective, God is everywhere and he is closer to humans. Sepehri calls the world as place of sleeping, warfare, separation and duality. He divided the world into two poles: upside and downside. Upside is light and downside is darkness. Sepehri uses some classic Sufi terminology too. One of them is place of nothingness that can be considered with Attar's 'faqr and fana' in his Mantiq 't-Tayr.

Key words:

Sohrab Sepehri, mysticism, pantheism, wind and odor, light and illumination, mysticism terminology class

عرفان و تجلی آن در شعر سپهری

دکتر یدالله نصراللهی*

چکیده

سهراب سپهری از شاعران برجسته و صاحب سبک معاصر می باشد. سبک او متمایز از دیگر شاعران نوپرداز است و این اسلوب بدیع او برگرفته از عرفان است. عرفان او قرابت زیادی با نظر « وحدت وجود » عارفان کلاسیک دارد. عرفان سپهری با سه عنصر خدا، انسان و جهان، معنا و هستی می-یابد. و از این منظر او با تفرج در صنع باری، به طلب وصال دوست می پردازد. و از این منظر خدا در همه جا هست و نزدیکتر از خود انسان به او است. باد و بو، بیک و قاصد دوستند. در ضمن سپهری از دنیا به خوابستان و شوره زار و محل دوگانگی و تفرقه تعبیر می کند. او عالم را به دو قطب بالا و پایین تقسیم می کند، بالا محل نور و اشراق و پایین مکان ظلمت است؛ به همین جهت سفر از مفاهمی کلیدی عرفان اوست و می توان سفر و مسافر و رهگذر را، همان سیر و سلوک و سالک عرفان کلاسیک دانست. سپهری برخی اصطلاحات عرفان کلاسیک را به صراحت به کار برده است. و برخی دیگر را می توان معادل امروزی همان اصطلاحات دانست مثل هیچستان که می-تواند معادلی برای فقر و فنای عطار در منطق الطیر باشد.

واژگان کلیدی:

سهراب سپهری، عرفان، وحدت وجود، باد و بو، نور و اشراق، اصطلاحات عرفان کلاسی

مقدمه

سهراب سپهری، از شاعران صاحب اسلوب و سبک معاصر است. و جهان بینی خاصی را در شعر خود به خواننده عرضه می دارد. و بی هیچ مجادله و اغراقی باید پذیرف که این نگرش او به جهان و محیط اطراف در دوره جدید بدیع بوده است. و این نگاه بدیع او تلفیق یافته است از خلوت و انزوای عارفانه و تعمق در جهان انفسی و درونی، و همین امر شاید عاملی است بر این که، شاعران بعد از انقلاب، لااقل در حیطه تجربه و در حال و هوای شعری، به او و شعر او تأسی جویند. غیر از نگاه بدیع او، عامل دیگر برجستگی سبک فکر و شعر او از این امر، ناشی می شود

*استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

Email: Y_sasr.com@Yahoo.com

که او علاوه بر شعر در نقاشی نیز تبحر دارد و « میان شعر و نقاشی سهراب وحدتی کامل» بوده است (طاهباز، ۱۳۷۵، شعر زمان ما، ۲۹۲) و در روایتی او با شعرش نقاشی می کرد و با نقاشی- اش شعر می گفت (رحمتی، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۲۲۴) و همین امر باعث متفاوت بودن سپهری در ادب و فرهنگ معاصر بوده است. (عابدی، ۱۳۸۴، ۹). پیوند بین شعر و نقاشی را در آثار سپهری به وضوح می توان دید بالاخص وقتی که در تصویر آفرینی / پردازی او مذاقه کنیم در می یابیم که سپهری اغلب به زبان شعر و تصویر حرف می زند.

مهمترین مقوله، در حیطه مضمون و محتوای شعر سپهری، آن است که او راوی و شاعر تجربه- های عرفانی است و در لحظه های ظریف عرفانی خود، به بی کرانگی افق های روشن، اشارت دارد. (حمیدی، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۶۲) و به همین جهت برخی او را « عارف دوران نو» و در زمان جهان آهن و صنعت می دانند. (عابدی، ۱۳۸۴، ۶۲ و سپانلو، ۱۳۷۵، شعر زمان ما، ۲۹۰) که بر خلاف محیط به " زمزمه های عارفانه " روی آورده است. (براهنی، ۱۳۷۵، شعر زمان ما، ۲۷۲). تذکار این نکته لازم است که عنصر عرفان در دفترهای اول شعر سپهری (مرگ رنگ، زندگی خوابها) اندک و نامحسوس است و سپهری از مجموعه سوم شعری خود یعنی آوار آفتاب، گام های اولیه را برای ذکر تجربه و بیان عرفانی خود برمی دارد.

در باب خاستگاه و ریشه عرفان سپهری، سخن سنجان شعر سپهری، اغلب متفق القول بر آنند که، عرفان سپهری برگرفته از عرفان شرق دور و بودایی است (شفیعی کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۷۱ و حاکمی، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۸۰ و عابدی، ۱۳۸۴، ۳۲۳ و آشوری، ۱۳۷۵، شعر زمان ما، ۲۷۷ و طبیبی، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۱۷۷)

خود سپهری در شعری، صراحتاً بدین امر اشاره دارد :

و گوشواره عرفان نشان ثبت را

برای گوش بی آذین دختران بنارس

کنار جاده برنات شرح داده ام

(مسافر، هشت کتاب / ۳۲۷)

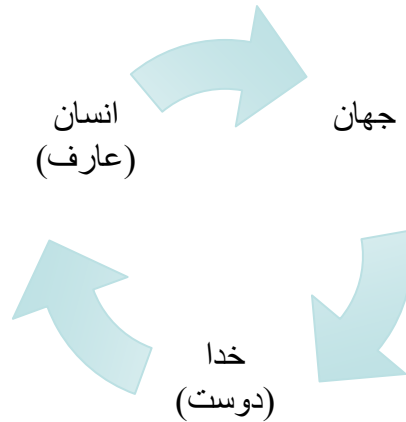
البته برخی از منتقدان، این نظر را نمی پذیرند و ابراز می دارند که « او نه از طریق آیینی خاص که تنها به میانجی آگاهی های گسترده خویش و حس نیرومندی که داشته است فضاهای عرفانی را لمس کرده است» (سرامی، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۱۱۹) و برخی پرداختن به ریشه و خاستگاه عرفان او را بی اهمیت می دانند چرا که در نهایت، عرفان سپهری به هستی یکپارچه و خدای واحد منتهی می شود (حسینی، ۱۳۷۶، ۷۲)

و برخی، بر سپهری ایراد گرفته اند که چرا عرفان را موضوع شعر خود قرار داده است چون این بحث در این روزگار، « جز اداهای روشنفکرانه» چیزی نیست (تفنگدار، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۱۳۹) ولی بدون محامله باید پذیرفت که « سپهری» شاعری است صمیمی (سرشک . م . حجم سبز، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۵۲) و شعر او از عمق دل و جان جوشیده است .

می توان این نظر را درست دانست که « آثار اصلی سپهری، منظومه صدای پای آب و مسافر است « (شمیسا، نگاهی به سپهری، ۱۳۷۶، ۲۶) و اضافه نمود که عناصر متعدد عرفانی از این آثار به بعد در شعر او، جلوه گر می شوند.

سپهری در شعر خود فضاهای رنگارنگ و متنوعی را می آفریند هر چند که این تنوع فضا، زنجیر وار به سوی معشوق حقیقی متصل است، به همین جهت زبان شعر او خیلی نرم و لطیف است (شمیسا، کلیات سبک شناسی، ۱۰۴ و نگاهی به سپهری، ۲۵۴) و به دنیای سرشار از تخیلات بچه نزدیک است . (الول، ساتن، ادبیات نوین ایران، ۱۶۰)

در عرفان سپهری، سه عنصر عمده حضور دارند : خدا، انسان و جهان، او جهان را می دید و در زیبای و آفرینش آن غرق می شد و بعد پی به جمال و عظمت حق نایل می آید این امر را می توان چنین نشان داد:



و به خاطر این، شهود همیشگی در شعر او تکرار، دیده می‌شود و به غیر از تکرار انقطاع مطالب و تصویرهای منفرد نیز در آن خیلی جلوه‌گر است که عارفان پیش از سپهری، نیز چنین تجربه ای داشتند. (شفیعی‌کدکنی، موسیقی شعر، ۱۳۶۸، ۱۹ و امامی، ۱۳۷۵، شعر زمان ما، ۲۸۶) او به سان عارفان کلاسیک، یکسان نگر است و اشیا را به طور قراردادی و عرفی، بد و خوب نمی‌داند و از هم متمایز نمی‌کند (جلالی، ۱۳۷۵، شعر زمان ما، ۲۷۸)

مهم‌ترین پیام سپهری این است که جهان را دیگرگونه ببینیم و دیگرگونه دیدن را یاد بگیریم (عابدی ۱۳۸۴، ۱۹۲) و به همین جهت می‌کوشد که مقوله‌ها را به هم تبدیل کند: «جسمانی کردن معانی و روحانی کردن مادیات» نهایت هم او بوده است (ترقی، ۱۳۷۵، شعر زمان ما، ۲۸۹) و به همین دلیل، او از جدالهای بیهوده جهان‌گریزان بود و بیشتر «اهل گریز به خود» بوده است. (آغداشلو، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۲۱۷)

سپهری، در شعر خود به صراحت واژه «عرفان» را به کار برده است؛ علاوه بر این او فضاهایی را تصویر کرده‌است که فضایی کاملاً عرفانی، درونی و شهودی‌ست:

(نیایش، همان، ۱۹۸)

به علاوه سپهری، اصطلاحات و تعبیرات خاص عرفان کلاسیک را نیز در شعر خود ذکر کرده است؛ اصطلاحاتی چون، تجلی، استغنا، حیرت، فنا، حزن، جذب، انس، الهام، اشراق، تجرد، زهد، بهت، شور، ملکوت، عزلت، خضوع، خلوت، حضور، مجذوب و از این حیث، مجموعه‌های آخر هفت کتاب، بالاخص ما هیچ مانگاه، پر است از اصطلاحات عرفان کلاسیک و نیمه شب‌ها، بازورق قدیمی اشراق

در آب‌های هدایت روانه می‌گردند
و تا تجلی اعجاب پیش می‌رانند

(مسافر، همان، ۳۱۵)

سپهری در مواردی نیز تعابیر عرفان کلاسیک را به فارسی ترجمه کرده است مثلاً به جای «سالک» از رهگذر^۱ و مسافر استفاده نموده است و یا به جای سیر و سلوک، از (سفر، راه و ...) و شعر زیبا و طولانی با عنوان مسافر دارد.

۱- حافظ هم در بیتی، از سالک به «راهرو» تعبیر کرده است
نکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافر بیست

هنوز در سفرم
خیال می‌کنم
مرا سفر به کجا می‌برد
کجا نشان قدم ناتمام خواهد ماند

(مسافر، همان، ۳۱۶-۳۱۷)

دکتر شمیسا معتقد است که «سفر از موتیف‌های شعر سپهری است» (شمیسا، نگاهی به سپهری، ۱۹۶) و با استناد به گلشن راز شبستری، مسافر را یادآور صوفیانی می‌داند که در طلب حقیقت وادی‌ها را درمی‌نوشتند. (همان / ۱۱۹ و ۳۱). و برخی نیز مسافر را «نمونه» مجسم انسان جستجوگر دانسته‌اند (مقدادی، ۱۳۷۶، ۱۵۵) و از دیگرانی که سپهری با بسآمد بالا در شعر خود از آن استفاده کرده است و از «تنهایی» است، چنان که می‌دانیم، عرفان امری فردی و شخصی است و به همین جهت عارف در توصیف خود، بیشترین حالت خودش را در آن گزارش می‌کند. و حتی شاید می‌توان آن را معادل «تفرید، تجرید» عرفان کلاسیک دانست:

بگذاریم که تنهایی آواز بخواند

چیز بنویسد

به خیابان برود

(صدای پای آب، همان / ۳۰۳)

پریم از سایه برگی در آب

چه درونم تنهاست

(روشنی من، گل، ابهمان / ۳۴۳)

و اینک جلوه‌های عرفان در شعر سپهری را نقل می‌کنیم

الف - وحدت وجود

سپهری با استناد به قرآن، (نحن اقرب الیه من حبل الوريد ق / ۱۶)، خدا را نزدیکترین کس به انسان می‌داند و می‌توان او را در همه جا دید و به عظمت او پی برد. (حسینی صالح، ۱۳۷۶، ۲۲) و خدایی که در این نزدیکی است لای این شب‌بوها پای آن کاج بلند روح آگاهی آب روی قانون گیاه

(صدای پای آب، همان، ۲۷۸)

این بیان را می‌توان نوعی وحدت وجود دانست بدین معنی که «عالم سایه خداست که فی ذاته وجود ندارد اما به لحاظ عین و جوهرش همپای قدم خدا قدیم است» (عفیفی، ۱۳۸۰، ۴۸) و به قول مرحوم آشتیانی، جمع موجودات را مرائی و آئینه‌های متعدد فرض کن آن چه که بر آنها از کمالات و فیوضات وجودی تابش نموده است صور و تعینات وجود حق و اسماء و صفات حق مطلق است چون هر یک از موجودات، مظهر اسم خاصی از اسماء حق می‌باشد تمامی موجودات مظهر جمیع اسماء و صفات حقند (آشتیانی، ۱۳۷۰، ۳۹۸) به زبان ساده‌تر، چنین می‌توان گفت که هستی در جوهر و ذات خود جز یک حقیقت نیست، وقتی به این حقیقت گسترده ازلی و ابدی به اعتبار ذات او بنگری «حق است» و چون از چشم انداز مظاهر و اعتبار و اضافات نظر کنی خلق است پس هم اوست که هم حق است و هم خلق هم واحد است و هم کثیر (شفیعی‌کدکنی، یادداشت‌های مترجم بر تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ۱۳۸۲، ۱۴۱) به اجمال باید اشاره کرد برخی از عرفا به وحدت وجود قیل از ابن عربی، اشاره کرده بودند ولی ابن عربی گسترش دهنده و به قول جامی «قدوه قایلان به وحدت وجود است» (حامی، ۱۳۷۵، ۵۵۳) و زرین کوب دنباله جستجو در تصوف ایران، ۱۳۶۲، ۱۲۰ و جهانگیری، ۱۳۶۷، ۱۹۷ و نصر، ۱۳۸۴، ۱۰۹)

بعد از ابن عربی در عرفان و تفکر جهان اسلام این نظر به شدت گسترش می‌یابد و غالب شاعران عارف و متفکران به اتفاقاً ابن عربی به بسط آن می‌پردازند. بحث درباره وحدت وجود یا همه خدایی و یا وحدت شهود از حوصله بحث ما خارج است ولی می‌توان چنین ابراز کرد که عرفان ذکر شده در شعر سپهری، قرابت زیادی با وحدت وجود دارد حالا این تأثیرپذیری آشکارا و از روی مطالعه

شخصی سپهری بوده است یا نه، به صورت ناخودآگاه و برگرفته از تجربه درونی و عرفانی شخصی اوست، به تحقیق مستوفای دیگری نیاز دارد. به این قرابت اندیشه سپهری و ابن عربی، افراد دیگری نیز اشاره کرده‌اند (جعفری تبار، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۱۶۲ و طبایعی، ۱۳۷۶، باغ تنهایی، ۱۸۰)

(ب) طبیعت دری به سوی خدا

در نظر سپهری، جهان و طبیعت مانعی در راه حق نیستند او به همه اجزای طبیعت، از خاک تا افلاک عشق می‌ورزید و بیش از همه به خاک و به همین جهت در همه کارهای سپهری خاک وجود دارد او عاشق خاک است، عشاق زمینی است (ممیز، ۱۳۷۵، ۳۰۱) سپهری عارفی ست که بیشتر به ستایش جهان و زمین پرداخته است و از این جاست که راه او با طریقت عرفان کلاسیک، فرق بینی دارد.

طبیعت و مظاهر آن در چشم او آینه‌ای است که عکس رخسار یار را نشان می‌دهد و حتی آن عناصر به سیر و سلوک عرفانی مبادرت می‌ورزند و این آرامش درونی خود را از طبیعت و ستایش طبیعت اخذ نموده است (آشوری، سپهری در سلوک شعر، ۲۵)
باغ باران خورده می‌نوشید نور
لرزشی در سبزه های تر، دوید

(میوه تاریک همان / ۱۸۶)

آن جا نیلوفر هاست به بهشت به خدا در هاست

(چند همان / ۲۲۸)

تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی همت کن

و بگو ماهی‌ها حوضشان بی‌آب است

باد می‌رفت به سر وقت چنار

من به سر وقت خدا می‌رفتم

(پیغام ماهی‌ها، همان، ۳۶۲، ۳۶۳)

به همین جهت، سپهری در جهان وظیفه‌ای دارد، وظیفه او فقط تماشا است، همان شهود جهان بیرون است تا از بیرون روزنه‌ای به درون پیدا کند، تماشایی از روی ایمان مطلق و ناب نه به انکار آلوده، به همین جهت «تمام عناصر جهان با او در حال غمزه‌اند و هر یک ز باغی و دنیایی برای او می‌کشایند». (ضابطی، ۱۳۷۶، ۱۴۹). از این منظر فقط عناصر زنده و پاک طبیعت نیستند که سهراب راوی شکوه و عظمت آنهاست بلکه او حتی به عناصر مطرود طبیعت نیز، علقه خاطر نشان می‌دهد:

بر لب مردابی، پاره ی لبخند تو بر روی لجن دیدم رفتم
به نماز

در بن خاری یاد تو پنهان بود برچیدم پاشیدم

به جهان

(و شکستم و دویدم و فتادم، همان، ۲۶۳)

(ج) باد و بو، قاصدی از دوست

هر چند غالب شاعران معاصر سپهری، باد را سمبلی قرار داده اند برای مظاهر تمدن و برانگیز جدید و از آن به صورت منفی یاد کرده اند. سپهری، باد را، قاصدی از طرف حق می‌داند و حتی دیدن و احساس آن بدو قوتی می‌دهد که به مکاشفه و سیر و سلوک عرفانی خود ادامه دهد.

باد آمد، در بگشا، اندوه خدا آورد

خانه بروب، افشان گل، پیک آمد، پیک آمد، مژده ز «نا» آورد

(نا، همان، ۲۳۷)

شاعران و عارفان قبل از سپهری، نیز از باد به پیک و پیغام آور یاد کرده اند حافظ می‌گوید:

نشان یار سفر کرده از که پرسم راست
که هر چه گفت برید صبا پریشان گفت

(دیوان / ۱۸۸)

باد و نسیم ، نشانه‌ای است برای شروع مکاشفه و هجرت عرفانی
و نسیمی خنک از حاشیه سبز پتو خواب مرا می‌روید
بوی هجرت می‌آید

(ندای آغاز ، همان ، ۳۹۷)

پس از لحظه‌های دراز
بر درخت خاکستری پنجره‌ام برگی روید
و نسیم سبزی تار و پود خفته مرا لرزاند
و هنوز من ریشه‌های تنم را در شن‌های رویا فرو نبرده بودم
که به راه افتادم

(سفر، همان ، ۱۳۰ - ۱۳۱)

سپهری، مانند دیگر عارفان به این مضمون حدیث استناد می‌کند:
ان لربکم فی ایام دهرکم نجات الا فتعرضوا لها (صدری نیا ، ۱۳۸۸ ، ۱۳۷)
و بو و نفحه حق را مشتاقانه احساس می‌کند
می‌بویم، بوآمد، از هر سو ، های آمد ، هو آمد من رفتم
او آمد ، او آمد.

(شکپوی، همان ، ۲۳۲)

همان که مولانا فرموده است
گفت پیغمبر که نفعتهای حق اندر این ایام می‌آرد سبق (فروزانفر ، ۱۳۷۰ ، ۲۰)
و در بیت زیر ، سپهی نیرو و توان خود را از آن بوی آسمانی محبوب وام می‌گیرد.
بوی تو آمد به صدا نیرو به روان ، پردادم آواز در آ « سر دادم

(تراو ، همان ۲۵۹)

سپهری، در عرفان خود احساس نزدیکی و صمیمیت خاصی با محبوب خود می‌کند و به همین جهت
به سان عارفان عاشق از او به « دوست » خطاب می‌کند:
خانه دوست کجاست؟ در فلق بود که پرسید سوار

(نشانی ، همان ، ۳۶۴)

(د سپهری و محیط اطراف

۱- دنیا ، خوابستان

سپهری به غفلت مردم از عالم معنا اشاره می‌کند و آنها را سان خفتگانی می‌داند که هیاهو به پا می-
کنند.

فرسوده را هم چادری کو میان شعله و باد ، دور از همه خوابستان

(نزدیک آی ، همان ، ۲۰۱)

۲- انتقاد از مردم روزگار

و یا این بیت ، که نوعی انتقاد ملایم اجتماعی از مردم عصر خود را بیان می‌کند:
ماه بالای سرآبادی است
اهل آبادی در خواب

روی این مهتابی، خشت غربت را می‌بویم

(غربت ، همان ، ۳۵۸-۳۵۹)

سپهری در شعر « به باغ همسفران » به صراحت از فضای صنعتی روزگار خود انتقاد می‌کند و به
مصنوعات گشوده آن که انسان و جهان را به ورطه نیستی کشیده است اشاره می‌کند.
من از حاصل ضرب تردید و کبریت می‌ترسم
من از سطح سیمانی قرن می‌ترسم ...
حکایت کن از بمب‌هایی که من خواب بودم و افتاد

(به باغ همسفران ، همان ، ۴۰۲ - ۴۰۳)

در مواردی نیز او از روزگار و مردم آن گلایه می‌کند که بیش از حد در تاریخ و مفاخر گذشته غرق شده‌اند:

و نپرسیم پدرهای پدرها چه نسیمی چه شبی داشته‌اند
پشت سر، نیست فضایی زنده
پشت سر، خستگی تاریخ است

(صدای پای آب، همان، ۳۰۰-۳۰۱)

ز مزمه مادرم به آهنگ جنبش برگه‌است

گهوارهای نوسان می‌کند

پشت این دیوار کتیبه‌ای می‌تراشند

می‌شنوی؟

میان دو لحظه پوچ، درآمد و رقتم

(شاسوسا، همان، ۱۴۸)

باید گفت سپهری بیشتر غرق در «فعل و حال» است از گذشته طلایی تاریخ‌دانان لذتی نمی‌برد و چون صوفیان گذشته، «وقت» را غنیمت می‌داند و بدان بها می‌دهد. او زیبایی و کمال مطلق را در همه چیز «اکنون» می‌بیند چون «نور» را در همه جای ساری و جاری می‌بیند.

۳- دنیا و دوگانگی

از نظر سپهری، دنیا مجمع ضدین و تفرقه و جدایی‌ست و فرا رفتن از این فضا، انسان را به قلمرو بیکران معنا خواهد انداخت.

در هوای دوگانگی، تازگی چهره‌ها پژمرد

بیاپید از سایه - روشن برویم

(سایبان آرامش، ماییم، همان، ۱۷۸)

بیاپید از شوره‌زار خوب و بد برویم...

برویم برویم و بیکرانی را ز مزمه کنیم

(همان، ۱۸۰)

در این شعر نیز او دنیا را «خرمن تیرگی» و ظلمت می‌نامد

بام را برافکن و بتاب که خرمن تیرگی این جاست

(نزدیک آی، همان، ۲۰۰)

او زندگی در این مکان و زمان را نیز به صورتی منفی توصیف می‌کند و از گرفتاری انسانها در غبار عادت پرده برمی‌دارد. عنوان شعر «خوابی در هیاهو» ست که گویای چکیده فکر و اندیشه سپهری در این زمینه است.

نفرین به زیست: نپش کور

دچار بودن گشتم و شبیخونی بود، نفرین ...

تمرین به زیست، دلهره شیرین

(خوابی در هیاهو، همان، ۲۱۰)

هـ) فراسوی جهان مادی

سپهری به سان شاعران ایده‌آلیست، از دو عالم بالا و پایین نام می‌برد و عالم بالا را قبله آرزو و مقصد وصال می‌داند که باید جهد کرد و بدان سو رهسپار شد.

آبی بلند را می‌اندیشم و هیاهوی سبز پایین را ...

آبی بلند خلوت ما را می‌آراید

(خوابی در هیاهو، همان، ۲۰۹-۲۱۰)

پایین جاده بی‌رنگی

بالا خورشید هماهنگی

(وید، همان، ۲۶۱)

عالم بالا، عالم فراخ و پهناوری ست که با واژه نمی‌توان، آن را توصیف کرد :
رو به آن وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند
(ندای آغاز، همان، ۳۹۹)

بالا محل نور است
تنها به تماشای چه ای ؟
بالا گل یک روزه نور
پایین تاریکی باد

(هلا، همان، ۲۲۳ - ۲۲۴)

سپهری تعبیر دیگری نیز بر آن عالم بالا آفریده است و آن «هیچستان» است که ظاهراً معادلی ست برای «فقر و فنا» آخرین وادی در منطق الطیر عطار. هر چند برخی، آن را «اقلیم هشتم و سرزمین صور معلقه» دانسته اند که «ما را به یاد ناکجاآبادهای سهروردی می‌اندازد» (شایگان، ۱۳۷۵، ۲۸۱)

به سراغ من اگر می‌آید
پشت هیچستانم

پشت هیچستان جایی است

تعبیر دیگر نور، روشنی و آفتاب است که سپهری منطق زنده بودن خود را از آن می‌داند و به قول خود از آن تغذیه می‌کند و انرژی می‌گیرد.

و بدانیم اگر نور نبود، منطق زنده‌ی پرواز دگرگون می‌شد.

(صدای پای آب، همان، ۳۰۰)

روشنی را بچشیم (همان، ۲۹۹)

من از مصاحبت آفتاب می‌آیم

(مسافر، همان، ۳۲۵)

راه خواهم رفت نور خواهم خورد

(و پیامی در راه، همان، ۳۴۷)

(و الهام و آوای درون

سپهری در شعر خود، صراحتاً به سیر و سلوک و مکاشفه عرفانی خود اشارت دارد و از ندای غیبی که به اندرون او پیغام رساند، سخن می‌راند. و در شعری با عنوان «با مرغ» پنهان، به تفصیل در این باب، داد سخن داده است:

حرف‌ها دارم

با تو ای مرغ که می‌خوانی نهان از چشم ...

در کجا هستی نهان ای مرغ

زیر تور سبزه‌های تر

یا درون شاخه‌های شوق... یا که می‌شویی کنار چشمه‌ی ادراک بال و پر؟

(با مرغ پنهان، همان، ۷۶-۷۵)

در مواردی سپهری به مکاشفه‌ی عرفانی خود در عالم رویا اشاره می‌کند و بیشتر شروع مکاشفه‌ها در زمان شب، به حصول پیوسته‌اند و صبح در شعر سپهری، سمبلی ست بر لحظه‌های پایانی سیر و سلوک او.

در خاکی، صبح آمد، سیب طلا از باغ طلا آورد

(نا، همان، ۲۳۸)

در مواردی متعددی نیز او به نیایش و راز و نیاز خود با حق تعالی اشاره می‌کند و به قول خود:

هر جا گل‌های نیایش رست من چیدم دسته‌گلی دارم

(شورم را، همان، ۲۴۴)

نتیجه‌گیری

از مباحث مطروحه‌ی این مقاله، می‌توان مطالب زیر را استخراج نمود:

- ۱- عرفان با جلوه های متعدد در شعر سپهری نمود پیدا کرده است.
- ۲- سه عنصر خدا، انسان و جهان، رکن های اصلی عرفان سپهری هستند.
- ۳- عنصر غالب عرفان او بر «وحدت وجود» تمرکز یافته است و او خدا و زیبایی آن را در همه ی مظاهر جهان و طبیعت و اشیاء می دید.
- ۴- در خلال اشعار خود، سپهری، به مردم غافل از عالم معنویت اشاره کرده است و آنها را خفتگان «خوابستان» نامیده است.
- ۵- او عالم را به دو قطب بالا و پایین تقسیم نموده است، بالا محل نور و پایین شوره زار تیرگی و ظلمت و نیز از وادی فقر و فنا به «هیچستان» تعبیر کرده است.
- ۶- می توان تعبیر عرفان عاشقانه را به عرفان سپهری اطلاق کرد چون بیشتر دامنه ی لغات و تعبیرات عاشقانه ای چون «دوست، عشق و ...» در شعر او به وفور جلوه گر است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- آرنزد یعقوب، ادبیات نوین ایران، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۳
- آشتیانی سید جلال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم ۱۳۷۰
- آشوری داریوش، سپهری در سلوک شعر، به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)
- آشوری داریوش، مجله رودکی ۱۳۵۱، به نقل از شعر زمان ما ۳ سهراب سپهری
- آغداشلو آیدین، گریزان از جدال با جهانی مغشوش به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)
- الول - ساتن «ل، ب»، تاثیر قصه ها و افسانه های عامیانه در ادبیات نوین ایران، به نقل از ادبیات نوین ایران
- ترقی گلی، سهراب سپهری، شاعر و نقاش، به نقل از شعر زمان ما ۳ سهراب سپهری
- جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، مقدمه، تصحیح و تعلیقات و دکتر محمود عابدی، تهران، اطلاعات، چاپ سوم ۱۳۷۵
- جعفری تبار حسن، طرح عارفانه در شعر سهراب سپهری ، به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)
- جهانگیری محسن، محیی الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۷
- حافظ شمس الدین محمد، دیوان، تدوین و تصحیح دکتر رشید عیوضی، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم ۱۳۸۵
- حاکمی اسماعیل، لحظه های شفاف زبان شفاف، به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)
- حسینی حسن، بیدل، سپهری و سبک هندی، تهران، سروش چاپ دوم ۱۳۷۶
- حقوقی محمد، شعر، زمان ما ۳ سهراب سپهری، تهران، نگاه، چاپ ششم ۱۳۷۵
- حمیدی جعفر، تفکر اجتماعی و زبان شعر سهراب سپهری، به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)
- رحمتی حمید، کوششهای صادقانه اما شکست خورده، به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)

- زرین کوب عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران، امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۶۲
- سپانلو محمد علی، سهراب سپهری شاعر و نقاش، چاپ افست، ۱۳۵۹ به نقل از شعر زمان ما ۳ سهراب سپهری
- سرامی قدمعلی، شاهین ترازوی شگفت، به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)
- سپهری سهراب، هشت کتاب، تهران، طهوری، چاپ دوم، ۱۳۸۷
- سیاهپوش حمید، باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری) تهران، نگاه، چاپ ششم ۱۳۷۶
- شفيعي کدکني، ادوار شعر فارسي از مشروطيت تا سقوط سلطنت، تهران، سخن ۱۳۸۰
- شفيعي کدکني، موسيقي شعر، تهران، آگاه، چاپ دوم ۱۳۶۸
- شمیسا سیروس، کلیات سبک شناسی، تهران، نشر میترا، چاپ دوم از ویرایش دوم ۱۳۸۶
- شمیسا سیروس، نگاهی به سپهری، تهران، مروارید، چاپ هشتم ۱۳۷۶
- صدري نیا باقر، فرهنگ مائورات متون عرفانی، تهران، سخن، چاپ اول (ویرایش جدید) ۱۳۸۸
- ضابطی، سورنالیسم در شعر سهراب سپهری، به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)
- طاهباز سیروس، سهراب سپهری شاعر و نقاش، چاپ افست ۱۳۵۹، به نقل از شعر زمان ما سهراب سپهری
- طبایعی علیرضا، سهراب سپهری شاعری در قلمرو عرفان، به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)
- عابدی کامیار، از مصاحبت آفتاب، تهران، نشر ثالث، چاپ اول (ویرایش چاپ چهارم با اضافات) ۱۳۸۴
- عیفی ابوالعلاء، شرحی بر فصوص الحکم، ترجمه نصرالله حکمت، تهران، الهام ۱۳۸۰
- فروزانفر بدیع الزمان، احادیث مثنوی، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۷۰
- مقدادی بهرام، سپهری و کافکا، به نقل از باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری)
- نصر حسین، سه حکیم مسلمان، مترجم احمدآرام، تهران، علمی و فرهنگی چاپ ششم ۱۳۸۴
- نیکلسون رینولد الین، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمدرضا شفيعي کدکني، تهران، سخن، چاپ سوم ۱۳۸۲